

بقلم: آقای محمد ضیاء هاشترودی

## الفاظ و معانی

۴

۲۶ - در جلد دوم دیوان بهار صفحه ۴۱۱ مسطور است

بنظم و نثر مجرد چرا نیارم فخر  
فنون شاعری و نثر خوب و نظم بدیع  
برای خاطر پرورین و اعتصام الملك  
من ورشید و دگر ناکسان نباید کشت  
که تابناکترند از دلایل زردشت  
مرا بدست چوانگشتر بیست در انگشت  
من ورشید و دگر ناکسان نباید کشت

جواب این دعاوی را در صفحه ۴۹۸ در همین جلد از خود شاعر می بینیم :

بشعر خویش هم اکنون مفاخرت نکنم  
که فخر بر هنر خود بود ز نادانی  
الحق آن مرحوم در این بیت داوری منصفانه فرموده اند تنها چیزی که جادارد  
مورد پژوهش قرار گیرد «دلایل زردشت» است که معلوم نشد کدامند چه از آئین  
زردشت باستان اثری جز خرابه های چند آتشکده باقی نیست و میدانیم که آتشکده  
دلیل نبوت نمیتواند باشد.

۲۷ - در کتاب کلیله و دمنه چاپ استاد محترم عبدالعظیم گرکانی صفحه ۵۹

نوشته شده :

بدانکه هر طایفه را منزلتی هست و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را  
موشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گذارد ما را سلامت بهتر  
ظاهرأ مقصود کلیله آنست که ما نمی توانیم باین منازل و درجات برسیم نه اینکه بعد از  
رسیدن آنها را رازینت بخشیم و رونق دهیم چه در طلب آن کوشیدن یا قدم نهادن  
که دوزخ آرزوی ماست ایجاب میکند که بدان مقامات برسیم تا چه برسد به توشیح آنها.  
عقیده این بنده آنست که لفظ مرشح با راء تبدیل بموشح با واو گردیده است  
یعنی ما نامزد این مقامات نتوانیم شدن . و این معنی با طلب بیهودی آن مقامات  
سازگار است تا توشیح آن مقامات که هرگز بدست نمی آیند .

« این درجات را مرشح توانیم بود »

۲۸- در کلیات سعدی تمام چابها دیده میشود :

گفتم بنیرنک و فسون پنهان کنم ریش درون

پنهان نمی ماند که خون بر آستانم می رود

اگر کسی بر آستان کسی خون جاری ببیند چطور میتواند حدس بزند که این خون یا خونابه از ریش درون آن شخص می باشد یعنی اشک خونین . ظن غالب آنست که شاید بگوید اگر قتل واقع نشده باشد شخصی خون دماغ شده است بسیار بعید است که از آن خون پی ببرد بعاشق بودن صاحب خون . لیکن اگر شخصی گریه کردن خونابه کسی را ببیند میتواند بزخم درونی آن شخص پی ببرد حافظ میگوید ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز و گرنه عاشق و معشوق راز داراند یعنی اشک حکایت از عشق و ریش درون می کند بنا بر این باید شعر سعدی با قرب احتمالات چنین بوده باشد

پنهان نمی ماند که خون از دید گانم می رود

بدیهی است این اصلاح مجدد از غلط نسخا مقرر و بحقیقت خواهد بود و انگیزی در قوافی هم تولید ایطاء نمیکند چه (دیدگان) تنها جمع است بالف و نون که درین غزل جا می گیرد .

۲۹- ساده لوحی از ساده لوحان معاصر نوشته بود شعر

دگر شبها که بختش یار بودی بیانگ نای و نی بیدار بودی

از نظامی است و دلیل بر آنست که (نای و نی) دو اسباب موسیقی میباشد متمایز .

بنا بر این قول بی سداد

باید گفت که در حکایت نایزن در مثنوی که می گوید :

آن یکی نایی که خوش نی میزدست

آن نایزن مثلا یا شیپوریا دنبک و یا تنبک میزده است البته بنا بر همین دلیل دنبک و تنبک هم متمایز می گردند و یا مثلا در ابتدای مثنوی می فرماید :

بشنوا زنی چون حکایت میکند وز جدائیها شکایت میکند

آتش است این بانگ نای و نیست باد  
هر کس این آتش ندارد نیست باد  
در بیت دوم (نای) با (نی) بیت اول تفاوت فاحش دارد یعنی طول (نی) نیم متر  
و طول (نای) مثلاً باید دو متر باشد و انگهی تعجب در این است که ترکیب متداول شعرا  
یعنی (چنگ و نی) و (نی و چنگ) چه پیش از نظامی و چه بعد از نظامی هرگز ملحوظ  
نظر باریک بین آن ساده لوح نگردیده است و شعر نظامی مسلماً اینطور بوده است  
دگرشها که بختش یار بودی      بیانگ چنگ و نی بیدار بودی  
سنائی راست:

نای و چنگی که گربگان دارند      موش را خود برقص نگذارند  
سعدی راست:

کسان که در رمضان چنگ و نی شکستندی

نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند  
۳۰ - در شاهنامه در قصه رستم و اسفندیار آن جا که اسفندیار با مادر خود  
سخن میراند:

مادر می گوید:

مده از بی تاج سر را بیاد      که با تاج شاهی ز مادر نژاد

مرا خاکسار دو گیتی مکن      ازین مهربان مام بشنو سخن

چنین پاسخ آوردش اسفندیار      که ای مهربان این سخن یاددار

الفاظ (یاددار) مناسب مقام دیده نمیشود چه بعد از آن

همانست رستم که دانی هروی      هنرهاش چون زند خوانی همی

این سخن چیزی نیست که مادرش یاد بدارد چه خود او همین را گفته است

این بنده تصور میکنم مورد درخور الفاظ «بازدار» است یعنی سخن را همین جا نگهدار  
و بگذار من جواب بگویم و مناسب مقام بودن آن جای تردید نیست.

۳۱ - در کتاب مغنی در توضیح لفظ ( اما ) با فتح اول شاهد مثال آورده شده است :

ابا خراشته اما انت ذانفر فان قومی لم تاكلم الضبع  
 شاهد بر سر لفظ (ذا) ست که منصوب عامل مقدر محذوف است تا بغه ادب ابو عمر  
 عثمان جاحظ در کتاب الحيوان ( در باب الضبع ) این بیت را چنین آورده :  
 ابا خراشته اما كنت ذانفر فان قومی لم تاكلم الضبع  
 در اینجا اشکال حذف عامل ( ذانفر ) که ( كنت ) فعل ناقص باشد رفع می شود  
 لیکن جاحظ آنرا با لفظ ( اما ) بکسر اول ذکر میکند یعنی مرکب از ( ان ) شرطیه و  
 ( ما ) زایده که مسلماً بر ضبط کتاب مغنی مرجح است معنای شعر چنین است :  
 ابا خراشه اگر تو دارای کسان هستی کسان ما را نیز گرفتار نخورده است یعنی  
 ما نمرده ایم که نتوانیم از خود دفاع کنیم ولی خود جاحظ دچار يك اشتباه گردیده  
 و لفظ ( ضبع ) را بمعنی ( سنه ) یعنی ( سال ) بیان کرده است و آنرا ظاهراً ( سال قحطی )  
 گرفته است و یا ممکن است نسخه چاپی ( الحيوان ) در این مورد مغشوش باشد و کلمه  
 ( سنه ) چیز دیگری بوده و در چاپ این اشتباه تولید شده است

### فصیحیت

ز روزگار حذر کن ز کردگار بترس  
 گرت که در همه آفاق دسترس باشد  
 چو روزگار بر آشفست و کردگار گرفت  
 زوال دولت تو در یکی نفس باشد  
 نه کردگار بتدبیر خلق کار کند  
 نه روزگار بفرمان هیچکس باشد  
 ادیب صابر ترمذی